بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 29 دی 1393.

بحث در مورد این بود که آیا مقدار دین به ورثه منتقل می شود یا به ورثه منتقل نمی شود و نحوه تعلق حق غرما به ترکه به چه نحو است به طور کلی بحث را به این شکل طرح کنیم. مرحوم آقای خوئی فرموده بودند که از آیه شریفه من بعد وصیه یوصی بها أو دین استفاده می شود که مقدار دین به ورثه منتقل نمی شود حالا که به ورثه منتقل نمی شود بعد آن بحث ها مطرح می شد که آیا به میت منتقل می شود به چی منتقل می شود آن بحث هایی که در کلام آقای خوئی مفروغ عنه گرفته شده است و روی آن بحث نکرده اند. اینکه آیا به ورثه منتقل نمی شود یک اشکالی در مختلف فرموده بودند گفته بودند که ما به مقتضای آیه ملتزم می شویم. آیه حکم می کند که این ما ترک به آن سهام معینی که تعیین شده است برای وارثین هستند. برای وارثین بودن یعنی اینکه ملکشان است اطلاق لام اقتضا می کند که هم ملکشان هست و هم جواز تصرف در آنها دارند. ملک طلقشان است. خب این ملک طلق را استثنا می کند می گوید نسبت به مقدار وصیت این ملک طلق به این نحو وجود ندارد. ظاهر عبارت مختلف این است که اصلا خود ظاهر آیه اقتضا می کند که ملکیت طلقه نسبت به مقدار وصیت و مقدار دین وجود نداشته باشد نه اصل الملکیه.

سوال:...

پاسخ: می گوید تعبیرش این است که مقتضای اصل آیه اقتضا می کند.حالا در موردش صحبت می کنیم می خواهماول کلام علامه را طرح کنم. عرض کردم ولی در ایضاح الفوائد به علامه مطلب را نسبت نمی دهد. می گوید در آیه تقدیری هست اضماری هست و آن اضمار نه به جهت اینکه خود آیه دال بر این اضمار هست. حکم عقل وجود دارد بر این اضمار پس بنابراین کأنه این آیه می گوید که ملک تام طلق برای ورثه من بعد وصیه یوصی بها أو دین هست. خب این حالا ببینیم چرا صاحب ایضاح الفوائد این جوری فرموده است؟ به نظر می رسد که صاحب ایضاح الفوائد آن استدلال را تام ندانسته است یعنی برایش واضح بوده است که آن استدلال تام نیست. این است که استدلال را به گونه دیگری مطرح کرده است و درست هم همین هست که آن استدلال تام نیست. ببینید آیه شریفه درست است که اگر ما گفتیم که لزید درهمٌ استفاده می شود که زید مالک مستقل درهم هست و محجور هم نیست. حق تصرف مطلق در مال دارد و ممنوع التصرف نیست. ولی ببینیم اینکه ما می گوییم لزید درهمٌ از کجا این معنای ملک تام مستقل استفاده می شود؟ آیا دلالت وضعیه لام بر ملکیت مستقله هست؟ پاسخش این است که نه، لام بر این مطلب دلالت ندارد. اطلاق جمله یعنی اینکه گفتند این مالک هست و هیچ چیز دیگری ذکر نکرده اند که ولی محجور است. ولی باید این ملکیتش را در جهت خاصی صرف کند.

سوال: که حالا آن حالا در مقام بیان بودنش را فعلا به آن جهتش کاری ندارم. یعنی اگر دلالتی باشد این دلالت از اطلاق ناشی می شود. دلالتی است که از ناشی از اطلاق است. ناشی از وضع نیست. و این دلالت فرض کنید حالا به جای اینکه لزید مثلا للأبن نصف المال به کار ببریم، للبنت نصف المال به کار ببریم صریحا بگوییم البنت مالک لنصف الترکه. این مالک لنصف الترکه آن چیزی که دلالت وضعیه مالک هست اصل المالکیه است. ولی اینکه این مالکیت با محجوریت همراه نیست. با یک نوع تغییری در این مالکیت وجود ندارد این از اطلاق استفاده می شود اطلاق متوقف هست بر اینکه کل جمله شکل گیرد. اطلاق در طول شکل گیری کل جمله است. و استثنا به مفاد جمله بعد از اطلاق تعلق نمی گیرد. اگر گفتیم زیدٌ مالکٌ لهذا البیت الا لآن غرفه خاصه اش. این معنایش این است که زید آن غرفه خاصه را مالک نیست دیگر. نه اینکه مالک هست ولی ملکیتش ملکیت طلقه نیست. این غفلتی که در این استدلال اگر مرحوم علامه حلی استدلالش به اصل ظاهر آیه باشد. ظاهر ایه درست است که لام دلالت بر ملکیت مستقله تامه می کند ولی نه به دلالت وضعیه. به دلالت اطلاقیه. دلالت اطلاقیه هم بعد از شکل گیری کل جمله است. و استثنا قبل از این دلالت اطلاقیه شکل می گیرد بنابراین استثنا از اصل الملکیه است. بنابراین آن استدلال استدلال تامی نیست که ما بخواهیم ظاهر آیه را این مفهوم برایش استفاده کنیم. این است که در ایضاح الفوائد شاید به همین جهت بحث تقدیر را پیش کشیده است و دلالت عقلی و امثال اینها که البته آن بستگی دارد که آن دلالت را تام بدانیم یا ندانیم.

سوال:... چون شما خود ملکیت را وقتی به عنوان دلالت وضعی فرض کردید استثنا شدن اطلاق ....

پاسخ: نه بحث این است که استثنا از مفادی که از اطلاق استفاده می شود است یا از مفاد وضعی است.

سوال:... اثبات نمی کند ملکیت را برای ... نیست شما حالا

پاسخ: حالا صبر کنید این را بگوییم.

مفاد استثنا این نکته را هم ضمیمه کنم حالا این را بعد عرض می کنم این نکته اش را. خب این یک بیان که حالا در مورد آن استدلال به اصطلاح دلیل عقلی بعد صحبت می کنم حالا که گفتید بگذارید این یک تکه را جلو بندازم. مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد اشکالی مطرح فرموده اند، آن اشکالشان این هست که دلالت این آیه برای نفی مالک بودن ورثه این دلالت به مفهوم المخالفه هست و هو ضعیفٌ. این تعبیر کرده است به مفهوم المخالفه هست و هو ضعیف. در پاسخ این مطلب عرض می شود که اولا نمی دانم مراد ایشان از مفهوم المخالفه، مفهوم قید است مفهوم وصف است به چه مفهومی توضیح نداده است همین مقدار تعبیر کرده است که مفهوم المخالفه است و مفهوم المخالفه ضعیف هست. نه اینکه مطلق مفهوم مخالفه ضعیف است. مفهوم مخالفه ای که ضعیف می دانند مفهوم وصف را ضعیف می دانند بله آن ضعیف است با نکته ای که بعد عرض می کنم. این یک نکته. مفهوم شرط هم مورد اختلاف هست حالا نمی دانم ایشان مبنایشان در مفهوم شرط قبول دارند یا قبول ندارند و امثال اینها. ولی این مفهومی که در این جمله هست شبیه مفهوم استثنا است. در مورد مفهوم استثنا این نوعا آقایان مفهوم استثنا را قبول دارند فکر نمی کنند خود مرحوم جامع المقاصد مفهوم استثنا را قبول نداشته باشد این که به آن بحث مرتبط کردنش خیلی جا ندارد. این یک نکته. نکته دوم اینکه حالا مفهوم وصف هم باشد.

سوال: ....

پاسخ: من بعد وصیه یعنی الا مقدار وصیت دیگر. من بعد وصیه فرض کنید الخمس بعد المعونه. الخمس بعد المعونه یعنی الا عن یصف بالمعونه. یعنی خمس در مال هست به شرطی که ... در وصیت نشود. شبیه استثنا الا ان یکون معونه.

این یک نکته که این مفهوم، مفهوم استثنا طوری است نه مفهوم وصف است این یک. نکته دوم اینکه حالا اگر مفهوم وصف هم قائل شویم مفهوم وصف آن که ضعیف هست به نحو سالبه کلیه آن خیلی روشن هست که وصف مفهوم دارد. اگر گفتند که زید عالم را اکرام کن. اگر گفتند علمای عدول را اکرام کن. اگر مطلق علما وجوب اکرام داشته باشند قید زدن علمای عدول لغو است. بله مفهوم اگر به نحو سالبه کلیه باشد معنایش این هست که تنها علمای عدول واجب الاکرام هستند و از علما هیچ صنف دیگرشان وجوب اکرام ندارند. ولی اگر نه اصناف مختلفی از علما وجوب اکرام داشتند. علمای عدول واجب الاکرام باشند. علمایی که مثلا خیلی علمشان زیاد باشد آنها هم واجب الاکرام باشند. علمایی که خدوم بالناس باشند آنها هم واجب الاکرام باشند اینها منافات با این ندارد نفس عالم بودن وجوب اکرام ندارد. ما یک قیدی، آن که وجوب وصف این هست آن این است که این وصف آیا تمام العله است یا خیر؟ آیا وصف منحصره است به اصطلاح یا وصف منحصره نیست. اگر ما وصف منحصره دانستیم می گوییم غیر از عالم عادل هیچ کس دیگر وجوب اکرام ندارد ولو به جای عدالت یک وصف دیگر هم تاری شده باشد. اما اینکه اصلا علما علی وجه الاطلاق وجوب اکرام ندارند آن بحث مفهوم سالبه جزئیه وصف هست که آن ظاهرا خیلی روشن هست که وصف ها به نحو سالبه جزئیه مفهوم دارند. این هم نکته دوم. نکته سوم اینکه اصلا بحث مفهوم داشتن و مفهوم نداشتن در جایی هست که متکلم در مقام تهدید نباشد. جایی که متکلم در مقام تهدید برآمده است. آمده است حق ورثه را دارد تعیین می کند. حق ورثه را دارد می گوید من بعد وصیه یوصی بها این معنایش این است که آن مقدار وصیت را ورثه مالک نیستند دیگر. آقایان گفته اند لقب مفهوم ندارد قطعا. ولی همین لقبی که ذاتا مفهوم ندارد اگر در مقام تهدید واقع شود مفهوم دارد. اگر گفته باشند من لذی لا ینجسوا شیء قال کرٌ خب این مفهوم دارد. چون در مقام تهدید ماء معتصم برآمده است و فقط کر را ذکر کرده است. اگر گفتند من لذی یا یجوز تقلید عنه قال المجتهد العادل. این مفهوم دارد. امثال اینها. پس بنابراین آن بحث مفهوم ما خالفه و اینها، همه اینها اگر درست هم باشد در جای خودش. ایه شریفه ربطی ندارد. آیه شریفه خیلی ظهور دارد که می خواهد بگوید مال ورثه نیست. منهای بعضی جهاتی که منهای مناقشات دیگری که دارند از جهت مفهوم مخالف و اینکه مفهوم مخالف نمی دانم ضعیف است و امثال اینها از این جهت ها نباید اشکال کرد. یک نکته ای را هم توجه بفرمایید در استثنا اینکه ما می گوییم مفهوم دارد استثنا فقط سکوت نیست ها. فرض کنید اگر گفتیم العلماء واجب الاکرام الا العدول منهم. این الا العدول منهم یک موقعی ما می گوییم مراد این هست که نسبت به عدول متکلم سکوت دارد هیچی نفیا و اثباتا تعبیر نمی کند. مفهوم این نیست. مفهوم بیان عدم الحکم در مورد استثنا است. مفهوم استثنا این است وقتی می گوییم العلماء واجب الاکرام الا العدول نه اینکه عدول را ما در موردش سکوت کردیم نفیا و اثباتا حرفی نزدیم. نسبت به عدول می گوییم که واجب الاکرام هم نیستند. معنای مفهوم بیان عدم الحکم در مورد استثنا است. مفاد مفهوم این است.

سوال:....

پاسخ: نه. حالا آنها می گویند که منطوق نیست حالا آنها را بگذارید در جای خودش.

بنابراین لو لا یک جهتی که در موردش بعدا صحبت خواهیم کرد از این جهت مشکلی نیست. یک کلامی مرحوم آقای اراکی دارند. مرحوم آقای اراکی چند احتمال در آیه ذکر می کنند من نمی خواهم کلام ایشان را به طور کامل نقل کنم. مختار ایشان این است که من بعد وصیه یوصی بها مراد از این بعد، بعدیت رتبیه هست. بعد تعبیر می کنند مثل بعدیتی که معلول نسبت به علت دارد. که تقدم و تأخر معلول تقدم و تأخر زمانی نیست. بلکه تقدم و تأخر رتبی هست. این جوری تعبیر می کنند و می گویند که این وجه علاوه بر اینکه چند وجه ذکر می کنند می گویند این وجه علاوه بر اینکه الطف الوجوه هست اظهر الوجوه هم هست و خیلی وجه لطیفی هست و امثال اینها. البته یک توضیحی من در مورد کلام ایشان بدهم که ایشان چه می خواهند بگویند چون مفهوم تقدم و تأخر رتبی آن تقدم و تأخری که در باب علت و معلول هست آن به خاطر اینکه معلول ناشی از علت هست پس معلول در رتبه متأخر است چون او این را ایجاد کرده است. اینجا که از این جور چیزها نیست. تقدم رتبی به این معنا که او این را ایجاد کرده است به این معنا که اصلا معقول نیست. بلکه ایشان اینجوری می خواهند بگویند. تشبه که کرده اند تشبیه از این جهت که تقدم و تأخرشان زمانی نیست. از همین جهتی که تقدم و تأخرشان زمانی نیست همین مقدار را بیان کرده اند. اما توضیح مطلب این هست که ببینید گاهی اوقات ما در یک مال ممکن است دو تا مالک تصویر کنیم. ما می گوییم که خداوند مالک این مال هست و انسان هم مالک این مال هست. یعنی چه؟ می گوییم این ملکیت طولیه دارد. یعنی هر یک از اینها تا جایی این ملکیتش استمرار دارد که مزاحم آن ملکیت دیگری نباشد. یعنی جایی که مزاحمت باشد آن ملکی که در طول هست آن ملک چیز هست. اینها هم یک همچین تصویری کدنه می خواهند بکنند. این جوری می خواهند بگویند. اینجا البته دو تا ملکیت در مال مطرح نیست. چون در مورد دیّان، دیّان مالک نیستند. موصی له را مالک نمی دانند. حالا بحث موصی له را بگذاریم کنار حالا دیّان را مطرح کنیم. غرما و دیان را مالک نمی دانند ذی حق می دانند. می گویند مالکیت ورثه نسبت به مال با ذی حق بودن دیّان نسبت به مال در عرض واحد هست یعنی در زمان واحد هستند ولی در طول هستند. یعنی مالکیت ورثه نسبت به مال نمی تواند مزاحم حق دیّان نسبت به مال باشد یعنی ورثه تا وقتی مالکیتشان می شود از این مالکیت استفاده کنند که حق دیان حفظ شود. اگر یک زمانی بین اعمال مالکیت ورثه و اعمال حق دیّان تزاحمی وجود داشت حق دیّان مقدم است. این تقدم و تأخر رتبی را این می گویند. می گویند در مقام مزاحمت حق دیّان مقدم است. یک همچین مفهومی را تصویر می کنند. خب در اینکه یک همچین تصویری ممکن است ما داشته باشیم و اشکالی ندارد هیچ مانعی ندارد تصویر عقلی خوبی هست و احیانا ممکن است اگر ادله در یک جایی برایش قائم باشد ما به آن ملتزم شویم هیچ مانع عقلی در اینکه یک مال دو تا مالک داشته باشد به نحو طولی و یک مالک و یک ذی حق داشته باشد به نحو طولی اشکالی نیست ولی آیا،

سوال:.مراد شما از مزاحمت یعنی اینکه مثلا فرض بفرمایید حق تصرف دارند تا زمانی که به مقدار دین مانده باشد.

استاد: مانده باشد بله

شاگرد: ممکن است یک کسی اینجوری تصویر کند که مثل عبد و مولا که ملکیت عبد در طول ملکیت مولا هست این ورثه در صورتی حق تصرف دارند در این اجزا که آن غرما اجازه دهند اذن دهند

پاسخ: نه به این نحو نمی خواهند این ها قائل شوند. نه تصویرشان این نیست. تصویرشان مزاحمت است. یعنی تا وقتی که مزاحمت با حق آنها نداشته باشد. تا حق آنها حفظ شود نه اجازه نیاز به کسب اجازه از آنها است و نه منع آنها چیز هست. گاهی اوقات ما می گوییم در طول او هست به این اعتبار که تا وقتی که او منع نکرده است من می توانم تصرف کنم. به شرط اجازه او من مالک هستم. نه به این نحو نیست. نه، طولیت به این معنا که هردو مالک هستند ولی به شرطی که اگر او بخواهد این ملکیتش را اعمال کند من حق اعمال ندارم. فرض کنید که حقی که جد و پدر نسبت به تزویج بکر دارند. می گویند جد و پدر هر دو حق دارند بکر را تزویج کنند ولی جد مقدم است. یعنی به این معنا اگر هر دو خواستند حقشان را اعمال کنند حق جد مقدم است. یک همچین مفهومی ایشان ظاهرا تصویر می کنند. می گویند بنابراین ورثه حق تصرف در مال دارند کاملا. به شرطی که حق دیّان از بین نرود. پس بنابراین تصرفاتی که منافات با حق دیّان ندارد در تمام مال اصلا جایز است. اگر حفظ می کنند مال را از این طرف ببرند آن طرف. یک انباری هست از این انبار منتقل کنند به انبار دیگر هیچ مانعی ندارد. تصرف متلفه هم به مقداری که حق دیّان حفظ شود هم اشکالی ندارد. تصرف متلفه هم این هم مانعی ندارد پس بنابراین این جوری تصویر می کنند. عرض کردم این تصویر ذاتا اشکالی ندارد. ولی آیا واقعا اینکه ایشان می گوید اظهر در آیه هست و آیه ظاهر در این معنا هست انصافا این جوری نیست. اصلا تصویری که قبل از آقای اراکی و اینها به ذهن هیچ کسی خطور نکرده بود در مورد آیه اینکه می گوییم ظاهر آیه هست و لطیف هست و اشخاص هم به همین چیزی می فهمند و امثال اینها. چیزی نیست که بگوییم همه می فهمند و هیچ کس هم نفهمیده است این جور نیست. ظاهر آیه این است که مرحوم آقای خوئی می فرمایند این هست که مقدار دین اصلا ملک ورثه نیست. ولی نه اینکه ملک ورثه است ولی در طول ملکیت وارث هست. این اصلا با ظاهر ایه سازگاری ندارد. حالا یک موقعی هست ما می گوییم که مشکل عقلی وجود دارد حالا مشکل عقلی را صحبت می کنیم ولی منهای مشکل عقلی منهای قرائن خارجی ظهور بدوی آیه این هست که، آهان این نکته را هم ضمیمه کنم بعضی احتمالات در کلام مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای اراکی و دیگران در تفسیر آیه وارد شده است اینکه جواز تصرف متوقف بر اداء وصیت باشد. این هم خلاف ظاهر است. آیه اصل الملکیه را مطرح می کند. اما حالا بحث جواز تصرف اینکه تصرف جایز هست یا نیست آنها یک بحث های دیگر است آن را باید مستقلا مطرح کنیم آن که از آیه استفاده می شود آن این است که وراث مالک سهام ارثی خودشان هستند بعد از وصیت. یعنی به مقدار وصیت مالک نیستند ولی منهای آن مقدار وصیت بقیه اش را هم مالک هستند. خب این ظاهر بدوی ایه. علامه در بعضی از، در عبارت تذکره یا منتهی بود عبارت تذکره ظاهرا دیروز خواندم. در تذکره ایشان می گوید که نه، اینجا برهان عقلی داریم برای اینکه بگوییم که باید ورثه مالک باشند. می گویند چند احتمال ثبوتی اینجا مطرح کنیم. یکی اینکه ورثه مالک باشند یک. میت مالک باشند دو. دیّان مالک باشند سه. هیچکس مالک نباشد این چهار. اینکه هیچ کس مالک نباشد این نمی شود. اینکه نمی شود در تعبیر بعضی از تعبیرات هست اتفاقی است اینکه این مطلب صحیح نیست. لا خلاف که این مطلب صحیح نیست. در بعضی تعبیرات لا خلاف و تسلّم و امثال اینها تمسک شده است. ولی فخر المحققین تصحیح می کند لاستحاله وجود ملکٍ بلا مالک. تعبیر استحاله ولی الآن یادم نیست عبرت تذکره چه بود استحاله که نبود. آدرسش را بدهم تذکره جلد 13 صفحه 235. آهان یک احتمال هم این است که ملک خدا باشد. ملک خدا باشد، ملک ورثه باشد، ملک دیّان باشد ملک میت باشد ملک هیچ کس نباشد این پنج احتمال.

سوال: ملک حاکم...

پاسخ: ملک خدا بودن است دیگر بله.

و لا الا غیر مالک گفته است. این بیان ندارد که چه شکلی باشد. عرض کردم تعبیرش تعبیری نبود که استحاله عقلی از توش به وضوح در بیاید. خب استحاله عقلی خب اگر بحث استحاله عقلی باشد، بگذارید حالا کل استدلال را عرض کنم بعد یکی یکی در موردشان صحبت کنیم. علامه می گوید این پنج احتمال هست. یکی اینکه بلا مالک بودنش یا مستحیل است یا باطل است یک. اینکه ملک میت باشد، میت هم صلاحیت ندارد. میت مرده است و مرده صلاحیت مالکیت ندارد دو. سوم ملک دیّان باشد این هم مفروغ عنه مسلم است و هیچ کس ملک دیّان نمی داند. دو تا دلیل برای ملک دیّان نبودن هم در کلمات اینها اقامه شده است. یکی اینکه ورثه می توانند از غیر این مال دین را ادا کنند یک. دوم اینکه اگر دیان دین میت را ابراء کنند، دیگر حقی نسبت به عین باقی نمی ماند. این کاشف از این هست که به اصطلاح ملک دیان نیست. این هم دو. اینکه ملک خدا باشد خب چیزی که ملک خدا هست قوانین ملک خدا یک قوانین خاصی دارد لسرفه الی المساکین و اینها، این را من تکمیل کنم چیزهایی که ملک خدا هست یک اعتبارات، یعنی چیزی که ملک خدا هست خداوند که خودشان نمی توانند تصرف کنند. ملکیت خدا در چند جا در شریعت ذکر شده است. یکی در بحث زکات است که انما الصدقات للفقراء و المساکین امثال اینها. آن به اعتبار خداوند را مالک قرار داده است برای اینکه در کنار فقرا آنها هم، در واقع اصلش این است که چون قرار است برای فقرا صرف شود ولی خدا را هم مالک قرار داده است واقعا اعتبار ملکیت شده است. نه اینکه اعتبار ملکیت نشده است. اعتبار ملکیت شده است ولی این اعتبار لغو نیست. مصحح این اعتبار این است که این صرف فقرا می شود. یا صرف گاهی اوقات صرف فقرا بودن مصحح است و گاهی اوقات در راهی که مرضی خدا هست باید صرف شود. یعنی فی سبیل الله مثلا جایی که سبیل الله هست این هم می تواند ملک خدا باشد. یک جور دیگری این هست که چیزی که ملک خدا هست به جانشین خدا و خلیفه الله در ارض می رسد که در خمس به خلیفه الله میرسد. اینها همه درست است. اینکه در راه خدا صرف شود برای فقرا صرف شود کأنه فقرا کسانی هستند که خداوند چیز خدا هستند. ایتامی هستند که متولی و سرپرستشان خدا هستند. عیال الله هستند عیال الله تصویر می شود و صرف آنها می شود یا برای خدا فرض کردیم به اعتبار اینکه خداوند مالک حاکم هست بنابراین بعد از او به امام زمان، به پیغمبر و امام به اعتبار سلطه و تسلط تشریعی که برای او فرض کردیم، اینها همه درست است. یعنی مالکیت برای خدا یک نکته های خاصی دارد. این هم اگر برای خدا فرض می کنیم اینکه بگوییم برای خدا هست ولی باید صرف دین شود این اصلا تناسب ندارد. این مسلم است که به هر حال مقدار دین باید صرف اداء دین شود. صرف اداء دین شدن با اینکه ملک خدا فرض شود منافات دارد. این است که این احتمال، احتمال نادرستی است. خب پس باقی می ماند از پنج احتمال هم احتمالات رد شد فقط باقی ماند اینکه ملک ورثه باشد. خب اینجا ما یکیی یکی بیاییم این احتمالات را ببینیم چه شکلی است. اینکه گفته اند ملک بدون مالک استحاله عقلی د ارد ما نمی فهمیم که چه استحاله عقلی دارد. ملک یعنی ملکیت مفروض باشد یعنی ملکیت، آخه ملک گاهی اوقات مراد این است که مثلا پیراهن من ملک است. ملگ گاهی اوقات به معنای ما یصح ان یملک است. گاهی اوقات ملک یعنی ملک فعلی. خب ملک فعلی بدون مالک امکان ندارد. ولی ملک یعنی ما یرغب الیه العقلا باشد. ما یصح عن یملک باشد، به این معنا چه کسی گفته است که مالک نمی تواند داشته باشد. این کسانی که فرض کنید

سوال: خارجی ها که امام را قبول ندارند آنها را می گویند که مالک ندارد دیگر

پاسخ: جاهایی که مالک ندارند مباحات اصلیه همین ها است دیگر. اینکه مستحیل استحاله اصلا اینجا مطرح نیست. شما ممکن است بگوییم که متسلم علیه است که در اینجا ها ملکیتی وجود دارد مالکی وجود دارد. پاسخ مطلب این است که این ادعای عجیبی است. مرحوم شیخ طوسی که می گوید در حکم ملک میت است، در حکم ملک میت می داند. این معنایش این است که مالک ندارد. و خود ایشان در بعضی جاها تصریح به این مسئله کرده است. در مسئله ای که عبدی که از دنیا می رود معذرت می خواهم کسی که از دنیا می رود و عبدی دارد. عبدی دا رد این مثلا وصیت کرده است نسبت به این عبد. هنوز موصی له قبول نکرده اند. در این فاصله می گوید که فطره اش به گردن هیچ کس نیست. چون مالک ندارد.

سوال:...

پاسخ: نه از ترکه هم جدا نمی شود

سوال:...

پاسخ: آن یک عبارت بود. در جایی دیگر این عبارت را مطرح کرده است و حالا این را فراموش کردم یعنی فراموش کردم که فراموش نکردم چون رفقا نبودند گفتم کمی دیرتر بگویم. یکی از جاهایی که این بحث را مفصل مطرح کرده است این آدرس را یادداشت کنید مفتاح الکرامه جلد 15 صفحه 324. از این چاپ جدیدش. الآن این چاپی که دست من هست جدید نیست چاپ جامع المدرسین. مفتاح الکرامه جلد 15 صفحه 324. آنجا مفصل در کتاب الرحم مفصل این بحث را آنجا طرح کرده است آنجا مراجعه کنید. آنجا صاحب مفتاح الکرامه این مطلب را مطرح می کند می گوید که این که شما می گویید شیء نمی تواند بی مالک باشد مرادتان چیست؟ می گوید آیا مرادتان این هست که اصلا مالک و من به حکم المالک نداشته باشد خب ممکن است توجیه کنیم چون قدما ولو مالک برایش فرض نمی کنند ولی میت را به حکم المالک فرض می کنند. ولی اگر نه بگویید مالک حقیقی نباید داشته باشد. مالک حقیقی نداشتن چه کسی گفته است؟ اصلا ابن ادریس تصحیح می کند در کلام شیخ که می گوید به حکم مالک است یعنی اینکه مالک حقیقی ندارد. پس اینکه، بعد ایشان موارد مختلفی شاهد می آورد که کجا ها هست که اینها آقایان قائل هستند که اصلا مالک ندارد. ما در جلسه قبل آن بحث کفن را مطرح کردیم که مرحوم شیخ احتمال می دهد که اصلا مالک ندارد. ایشان نیاورده بود بحث کفن را. ولی یک سری موارد دیگر را ایشان آدرس می دهد. یکی از موارد همین بحث عبدی که وصیت شده است برای کسی موصی له هنوز قبول نکرده اند و بعد از مرگ موصی له می خواهند قبول کنند. می گویند چون قبول را اینها ناقل می دانند. بالقبول به اصطلاح انتقال ملک به موصی له حاصل می شود. در این فاصله مرگ تا قبول می گویند هیچ کس مالک نیست. این هم یک مورد. یک مورد دیگر اینکه ایشان می گوید اگر کسی از دنیا رود و هیچ وارث نداشته باشد و فقط یک دانه عبد دارد. اینها می گویند که از ترکه این عبد آزاد می شود و ما بقی ترکه به او داده می شود. از ترکه آزاد می شود یعنی، حالا این از ترکه آزاد می شود نمی دانم یعنی چی الآن. به هر حال همچین تعبیری می کنند می گویند در واقع این آزاد می شود و چیز را به او داده می شود. کأنه ملک امام هست و مثلا حالا. اینجا تعبیر می کنند که این ملک امام نمی دانند. این صورت را می گویند تا وقتی که او آزاد نشده است این ملک بلا مالک است. مثلا وصی آزاد می کند این عبد را و ماترک را به او داده می شود.

سوال:....

پاسخ: نه قائل به نقل هستند اینها. از اول که آزاد نمی شود که.

سوال:...از اول این مالک بوده است

پاسخ: نمی شود که. عبد که مالکیت برایش تصویر نشده. اینکه نمی شود که. اینکه مفروغ عنه این است که این جوری نیست که

خب این هم یک مثال دیگر. یک مثال دیگر اینکه احدیه جایی که وصیت احدیه شده است وصیت کرده ام فلان چیز را، وصیت عهدیه ای که موصی له هم نداشته باشد. موصی له آن کلی باشد. مثلا گفته باشد که این را بدهید برای من نماز بخوانند و روزه بگیرند و امثال اینها. به مقداری که برای این وصیت احدیه پول نیاز هست می گویند اینها هم مالک ندارد.

سوال:....

پاسخ: بله اینها میت را مالک نمی دانند.

از این جور شواهد که حالا من در جلسه بعد می خواهم عرض کنم که ما نحن فیه بالاتر از این حرف ها هست. اینجا حتما مالکیت نیست. بقیه احتمالات را بعدا ملاحظه فرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد